آسیب‌شناسی جنبش دانشجویی در گفت‌وگو با سیدعباس نبوی
به بهانه دیدار تاریخی امام (ره) با انجمن‌های اسلامی

رانت جریان‌های سیاسی سبب ایجاد شکاف در تحکیم شد

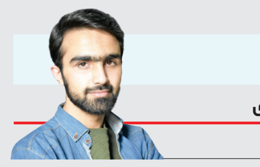

محمدرضا محمدی
خبرنگار

۲۹ شهریور ۵۸ جمعی از اعضای انجمن‌های اسلامی با امام خمینی(ره) دیدار می کنند و امام در توصیه‌ای به ایشان می‌گویند بروید تحکیم وحدت کنید که همین فرمایش، سرآغاز شکل گیری دفتر تحکیم وحدت می‌شود. به همین بهانه سراغ یکی از اعضای سابق این اتحادیه دانشجویی رفته و از فراز و فرود تحکیم وحدت پرسیدیم.

سیدعباس نبوی یکی از دانشجویان پیرو خط امام و از اعضای اصلی هسته اولیه دفتر تحکیم وحدت بوده است. او که در سال‌های اولیه انقلاب دانشجوی دانشگاه تهران بوده است، علاوه‌بر اینکه دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران بوده، نقش بسیاری در رویدادهایی مثل تسخیر لانه جاسوسی، انقلاب فرهنگی و جهادسازندگی که از جمله مهم‌ترین فعالیت‌های جنبش دانشجویی سال‌های اولیه انقلاب محسوب می‌شود، داشته است. وی همچنین از اعضای موسس اولین اتحادیه دانشجویی بعد از انقلاب، یعنی اتحادیه انجمن اسلامی دانشجویان سراسر کشور یا همان دفتر تحکیم وحدت بوده است. گفت‌وگوی بسیار جذاب و خواندنی که از لحاظ تاریخی دارای نکات بسیار مهم و حائز اهمیت است. به‌خصوص برای فعالان تشکل‌های دانشجویی که در مقطع کنونی تا حدودی ارتباط فکری و گفتمانی‌شان را با نسل‌های قبلی خود از دست داده‌اند. با سیدعباس نبوی به تاریخ پرفراز و نشیب جنبش دانشجویی سال‌های پس از انقلاب پرداختیم که مشروح این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

درمورد نحوه ورودتان به فعالیت‌های دانشجویی در دانشگاه تهران بگویید و اینکه چگونه فعالیت‌هایتان را در انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران آغاز کردید؟

مهر سال ۵۷ بود که من به‌عنوان دانشجوی جدیدالورود رشته مهندسی مکانیک وارد دانشگاه شدم. از آنجایی که کشور در آستانه انقلاب بود و درگیری‌ها حرارت بسیار زیادی داشت، همان روزهای اولیه بازگشایی دانشگاه‌ها و در روزهای اول مهر، خواه‌ناخواه درگیر اعتراضات در دانشگاه شدم. البته از آنجایی که قبل از ورود به دانشگاه هم فعالیت‌های انقلابی داشتم، خیلی زود توانستم با دانشجویان انقلابی دانشگاه ارتباط برقرار کنم. مبارزات ما در دانشگاه تا بهمن‌ماه ادامه پیدا کرد و بعد از ۲۲ بهمن ۵۷ و پیروزی انقلاب، فصل جدیدی در فعالیت‌های انقلابی در دانشگاه آغاز شد.

آن روزها در قالب انجمن اسلامی در دانشگاه تهران فعالیت می کردید؟

نه! فعالیت‌های ما بیشتر با عنوان پیروان خط امام شناخته می‌شد. قبل از انقلاب انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران فعال نبود. ماه‌های بعد از انقلاب بود که تعدادی از بچه‌های انقلابی دانشگاه تصمیم گرفتیم در قالب انجمن اسلامی فعالیت‌هایمان را ادامه بدهیم. آن موقع تعدادی اتاق در دانشکده فنی وجود داشت که مربوط به انجمن اسلامی بود ولی تقریبا فعالیتی در آنها انجام نمی‌شد. ما هم بعد از آن کم‌کم فعالیت‌هایمان را وارد چارچوب انجمن اسلامی کردیم و بعد از تنظیم اساسنامه برای انجمن، کارهایمان تشکیلاتی‌تر شد. چند ماه بعد هم انتخابات برگزار کردیم و من هم به‌عنوان یکی از اعضای انجمن اسلامی دانشکده فنی انتخاب شدم.

چه سالی به‌عنوان دبیر انجمن اسلامی دانشگاه تهران انتخاب شدید و وضعیت دانشگاه تهران در آن مقطع چگونه بود؟

همان سال ۵۸ بود. چند ماهی از جریانات تسخیر لانه جاسوسی نگذشته بود که انتخابات انجمن اسلامی دانشگاه تهران برگزار شد و من به‌عنوان یکی از اعضای شورای مرکزی انجمن انتخاب شدم. بعد هم با اعتماد سایر اعضای شورای مرکزی به‌عنوان دبیر انجمن اسلامی دانشگاه انتخاب شدم. البته دلیل این اعتماد بچه‌های دانشگاه به من در آن روزها حضور پررنگم در جریان تسخیر لانه بود و به‌خاطر همین هم مراتب تشکیلاتی را با سرعت خیلی زیادی طی کردم. تا این حد که چند ماهی از دبیری‌ام در انجمن اسلامی دانشگاه نگذشته بود که من با وجود سن کمی که نسبت به سایرین داشتم، به‌عنوان عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم نیز انتخاب شدم.

یکی از مهم‌ترین وقایع یا شاید هم مهم‌ترین واقعه‌ای که در دوره حضور شما در فعالیت‌های دانشجویی به وقوع پیوست، تسخیر سفارت آمریکا یا به عبارتی لانه جاسوسی بود. در آن مقطع زمانی چه فضایی در کشور حاکم بود؟

اواخر تابستان ۵۸ بود که در جلسات ما در انجمن‌ها و همچنین سایر دانشجویان انقلابی دانشگاه‌های تهران بحث مواضع ضدآمریکایی امام مطرح شد. سوالی که در ذهن ما به وجود آمده بود، این بود که چرا این مواضع امام(ره) در چند ماه اخیر اینقدر تشدید شده است و انتظار امام(ره) در آن مقطع زمانی از ما چیست. همین وضعیت ادامه پیدا کرد تا بالاخره با هماهنگی‌هایی که بین انجمن‌ها در دانشگاه‌های تهران صورت گرفت، ۱۳ آبان‌ماه به‌عنوان روزی که قرار شد اعتراضات را به سیاست‌های آمریکا در مقابل سفارت این کشور انجام بدهیم، انتخاب شد. این حکایت کلی تسخیر لانه جاسوسی است. حالا اگر سوالی درمورد جزئیات دارید، من پاسخ می‌دهم.

مجموع صحبت‌هایی که در جلسات تصمیم‌گیری دانشجویان درمورد عملکرد آمریکا در کشور انجام می‌شد، چه بود و چه دلایلی موجب شد دانشجویان پیرو خط امام به این نتیجه برسند که ۱۳ آبان‌ماه باید دست به چنین اقدامی بزنند؟

بحث‌های بسیاری شکل گرفت و به صورت همزمان فعالان انقلابی دانشگاه‌های تهران از جمله امیرکبیر، صنعتی شریف، علم و صنعت، تربیت معلم و دانشگاه ما درگیر این موضوع شده بودند. سرانجام اواخر ۵۸ بود که ما بالاخره به این نتیجه رسیدیم که باید یک کاری علیه آمریکا انجام دهیم و همان موقع بود که ایده اصلی تسخیر سفارت توسط آقای ابراهیم اصغرزاده مطرح شد و با این استدلال که سفارت آمریکا تبدیل به محل توطئه علیه امام شده است، سایر دانشگاه‌ها را هم پای کار آوردیم. یادم هست روز ۱۳ آبان ما هم از طرف دانشگاه تهران حدود ۱۱۰ نفر را به اتفاق آقای بیطرف و آقای شمس و هابی به سمت سفارت آمریکا بردیم.

گفته شده عده‌ای از اعضای اتحادیه، مخالف تسخیر لانه جاسوسی بودند. درمورد این اختلافات برایمان بگویید.

ماه‌های اول انقلاب بود که در قالب دانشجویان انقلابی دانشگاه‌ها که به دانشجویان پیرو خط امام(ره) هم معروف بودیم در جلسه‌ای خدمت امام(ره) رسیدیم. امام در آن جلسه جمله‌ای فرمودند که خیلی هم معروف شد و شاید همه شنیده باشند؛ ایشان به ما گفتند بروید دفتری تاسیس کنیم که بتوانیم با یک سازمان‌دهی خوبی کارها را انجام دهیم و عبارتی هم که به کار بردند این بود «بروید تحکیم وحدت کنید.» فلسفه نامگذاری تحکیم وحدت هم از همین تعبیر امام(ره) بود. اما مشکلی که از همان ابتدا با آن مواجه شدیم، این بود که تعدادی از دفاتر در اتحادیه همیشه ساز مخالف می‌زدند و تقریبا در تمامی فعالیت‌ها مشکل ایجاد می‌کردند. دو تا از دفاتری که سرآمد این جریان هم بودند تربیت‌معلم و علم‌وصنعت بودند. البته این ساز مخالف‌زدن‌ها خیلی هم دوام نیاوردند و به مرور زمان از انجمن‌ها خارج شدند و برای انجام یک‌سری کارها در دولت و سازمان‌های مختلف از اتحادیه خارج شدند. البته این خودش معضلی بود که باعث ضعیف‌تر شدن ما می‌شد اما به‌هر حال از این طریق اکثریت کسانی که غالبا ساز مخالف می‌زدند، خارج شدند و ادامه فعالیت‌هایشان را در استان‌ها و سپاه پاسداران که تازه ایجاد شده بود و از جمله سازمان جهادسازندگی ادامه دادند. آن انجمن‌هایی که در تهران مخالف تسخیر لانه بودند، دانشگاه‌های تربیت‌معلم و علم‌وصنعت بودند. آن زمان در شورای مرکزی تحکیم صحبت‌هایی میان آقایان اصغرزاده، حبیب‌الله بیطرف و آقای احمدی‌نژاد و... انجام شده بود که در نتیجه این صحبت‌ها، دو انجمن دانشگاه‌های علم‌وصنعت و تربیت‌معلم گفته بودند برای تسخیر لانه جاسوسی حضور نخواهند داشت. البته ملاحظاتی درمورد دانشگاه شهید بهشتی که آن زمان به نام دانشگاه ملی شناخته می‌شد هم داشتیم. به‌طوری که قرار شده بود مراقب باشیم کسی از این سه دانشگاه در میان‌مان حضور نداشته باشد. اما اتفاقی که روز ۱۳ آبان افتاد، این بود که یکی از اعضای انجمن دانشگاه ملی که از برنامه مطلع شده بود، به صورت خودجوش دو اتوبوس کرایه کرده بود و با یک بلندگوی دستی در دانشگاه اعلام کرده بود که با اتوبوس‌ها به سمت سفارت آمریکا حرکت می کنیم و قصد داریم اقداماتی در آنجا انجام دهیم. دانشجویان دانشگاه هم سوار شده بودند و آمده بودند. به این ترتیب خارج از برنامه‌های ما، دو اتوبوس از دانشگاه ملی هم در میان‌مان حضور داشتند. این درحالی بود که ما حتی برای دانشگاه‌های خودمان سهمیه تعیین کرده بودیم که اگر اشتباه نکنم سهمیه ما برای دانشگاه تهران حدود ۱۱۰ نفر بود که جمع کردن حدود ۲۰ نفر از آنها به عهده من بود. یادم هست شب قبل از ۱۳ آبان در حیاط کوی دانشگاه به دنبال دوستان قابل اعتمادم برای جمع کردن ۲۰ نفر خودم بودم و یکی از دوستان نزدیکم که خیلی درسش قوی بود هم همراه من بود. ولی من اجازه ندادم او از قضیه مطلع شود. بعدها او از من گله کرد که چرا نگفتی من هم بیایم. من هم در جواب به او گفتم از آنجایی که آن روز هر اتفاقی ممکن بود برای ما پیش بیاید و من هم می‌دانستم خودت را خوب برای امتحانات پایان ترم آماده کرده‌ای، به تو نگفتم. چون می‌دانستم اگر بگویم هم نمی‌آیی. بعدها آن دوست ما وزیر هم شد و منشأ خدماتی برای نظام شد. ولی این خاطره جالب بین من و او باقی ماند و او هم به من گفت اگر هم این خاطره را جایی نقل کردم، اسم او را نیاورم.

بعد از تسخیر سفارت و استقرارمان در داخل سفارت، یکی از مسائل اصلی ما این شده بود که باید دانشجویان دانشگاه ملی را که به همراه ما وارد لانه شده بودند با روشی از لانه بیرون کنیم. چون خیلی از آنها را نمی‌شناختیم و ممکن بود در میان آنها نفوذی هم باشد. خیلی فکر کردیم و نهایتا نقشه جالبی طراحی کردیم. کارت‌هایی برای همه صادر کرده بودیم که ورود و خروج دانشجویان ساکن لانه با آن کارت‌ها کنترل می‌شد. برای دانشجویان دانشگاه ملی کارت‌های متفاوتی صادر کردیم و به آنها گفتیم آقای موسوی‌خوئینی‌ها آمده و می‌خواهد با دانشجویان دانشگاه ملی صحبت کند و گفتیم برای جلسه به در غربی سفارت بروند و وقتی هم خواستند برگردند از در اصلی وارد شوند. راست هم می‌گفتیم. آقای موسوی‌خوئینی‌ها با آنها صحبت و از آنها تشکر و آنها را مرخص کرد. ما هم در اصلی را بستیم و دیگر آنها را به داخل راه ندادیم. به این ترتیب توانستیم محیط امن‌تری در داخل لانه ایجاد کنیم.

> تعدادی از مسئولان کشور از جمله نمایندگان مجلس و وزرا و روسای سازمان‌های مختلف با بچه‌های اثرگذار اتحادیه صحبت می کردند و با پیشنهادهای اغفال کننده‌ای از جمله ارائه امکانات برای فعالیت، بورس‌های تحصیلی و حتی پیشنهاد مبالغ نقدی این بچه‌ها را فریب می‌دادند؛ برای مثال دفتر مرحوم هاشمی کارهای زیادی در این مورد انجام داد و همین آقای حسین مرعشی کارهای خلاف بسیاری از این‌دست در آن دوره انجام داد

مدت زیادی از آغاز عضویت شما در دفتر تحکیم وحدت نگذشته بود که مجموعه اتحادیه دست به یک کار بزرگ زد و آن انقلاب فرهنگی بود که موجب تعطیل شدن چند ساله دانشگاه‌ها شد. می توانید درمورد کم‌وکیف این رویداد برایمان توضیح دهید؟

مقدمه‌ای که قبل از انقلاب فرهنگی رخ داد، ارائه لایحه استقلال دانشگاه‌ها بود. بحث لایحه استقلال دانشگاه‌ها بعد از تسخیر لانه و قبل از انقلاب فرهنگی بود. این لایحه از زمان دولت مهندس بازرگان به شورای انقلاب ارائه شده و درحال بررسی بود. با وجود اینکه دولت مهندس بازرگان استعفا کرده بود ولی هنوز هم در شورای انقلاب آنها اکثریت داشتند و به‌شدت پیگیر تصویب این لایحه بودند. ما پس از اطلاع از کم‌وکیف این لایحه درمورد آن احساس خطر کردیم و جمع‌بندی‌مان این شد که هدف لایحه این است که نفوذ جریان لیبرال در دانشگاه را بیشتر کند و عملا جریان انقلابی را در دانشگاه ضعیف و سرخورده کند. حتی یادم می‌آید در انجمن‌ها از این لایحه به‌عنوان لایحه استقلال دانشگاه‌ها از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی یاد می‌شد که تعبیر جالبی بود. این روند ادامه داشت تا اسفند ۵۸ که احساس کردیم لیبرال‌ها در شورای انقلاب درحال نهایی کردن لایحه هستند و این زنگ خطر را برای ما جدی‌تر کرد. همان‌موقع هم درگیری‌های بسیاری با صادق قطب‌زاده و امیرانتظام پیدا کردیم. آنها قصد داشتند قبل از آغاز به کار مجلس در خردادماه، بدون تصویب مجلس و با همان رای شورای انقلاب، کار لایحه را تمام کنند ولی سخنرانی نوروزی امام درمورد دانشگاه، همه چیز را برای ما تغییر داد و حجت را بر ما تمام کرد. امام(ره) در سخنان نوروزی تعبیری فرمودند و آن این بود «باید یک انقلاب اساسی در دانشگاه‌ها ایجاد شود.» این سخنرانی امام(ره) چند محور داشت که مهم‌ترین محور بازگشت به استقلال در تولید علم بود. محور دوم هم بازگشت به سمت مفاهیم قرآن بود. در آن دوره همه دانشگاهیان انقلابی از جمله اساتید و دانشجویان یک حس مشترک داشتیم و آن این بود که مطالبی که در دانشگاه‌ها ارائه می‌شود هیچ مبنایی در اسلام ندارد و غالبا هم ضعیف و غیرعلمی و به صورت تقلیدی ناقص از دانشگاه‌های اروپایی است. به همین دلیل معتقد بودیم باید برگردیم و یک پالایش اساسی انجام بدهیم. البته اهل فکر و اهل علم هم در دانشگاه بودند و گاها اساتید بسیار درخشانی که نام آنها همچنان در تاریخ دانشگاه ماندگار است هم در دانشگاه‌ها حضور داشتند؛ امثال دکتر نفیسی، دکتر هشترودی و دکتر حسابی ولی این عده یک اقلیت بسیار محدودی در دانشگاه‌ها بود و بی‌سوادی در دانشگاه‌ها چیزی بود که همه به آن واقف بودند.

محورهایی که امام مطرح کرده بودند برای ما که در شورای تحکیم بودیم، مساله شد و همان فروردین‌ماه طی دو هفته جلسات بسیاری به صورت شبانه‌روزی برگزار کردیم. بلافاصله شورای عمومی را هم به تهران فراخوانی کردیم و جلساتی هم با شورای عمومی برای برنامه‌ریزی انقلاب فرهنگی داشتیم. همین حوالی بود که جریاناتی در دانشگاه تبریز رخ داد و ما هم بلافاصله انقلاب فرهنگی را اعلام کردیم. تعطیلی دانشگاه تا سال ۶۲ ادامه پیدا کرد و در این مدت تغییرات مهمی در دانشگاه‌ها ایجاد شد و سرانجام امام(ره) در سال ۶۲ دستور بازگشایی دانشگاه‌ها را صادر کردند.

شورای عالی انقلاب فرهنگی امروز، بازمانده همان انقلاب فرهنگی سال ۵۹ است. به نظر شما انقلاب فرهنگی به چه مقدار توانست مسیر اصلی خود را ادامه دهد و نظرتان درمورد فعالیت‌های شورایی که الان تحت عنوان انقلاب فرهنگی وجود دارد، چیست؟

خب حرکت انقلاب فرهنگی، بعدها با عناوین مختلفی از جمله دبیرخانه ستاد انقلاب فرهنگی و بعد از آن شورای عالی انقلاب فرهنگی ادامه پیدا کرد. اینکه این حرکت تا چه حدی توانست به مسیر اصلی که ما مدنظر داشتیم پایبند بماند، خودش بحث مجزایی را می‌طلبد ولی اگر بخواهم نظرم را راجع به ادامه مسیر انقلاب فرهنگی به صورت مختصر بیان کنم، معتقدم در طول دهه ۶۰ و ۷۰ شرایط به‌گونه‌ای رقم خورد که انقلاب فرهنگی در میان دعواهای جریانات مختلف سیاسی رنگ باخت و ماهیت خود را از دست داد و سیاست‌زدگی موجب شد انقلاب فرهنگی الان با انقلاب فرهنگی آن زمان فرق بسیاری داشته باشد.

گاهی دیده می‌شود عده‌ای نام انقلاب فرهنگی را همواره با نام محمود احمدی‌نژاد که در آن دوره همراه با شما یکی از اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت بود، همراه می کنند. نقش احمدی‌نژاد در جریانات انقلاب فرهنگی چقدر بود؟

این حرف به هیچ‌وجه درست نیست. آقای احمدی‌نژاد در جریان انقلاب فرهنگی اصلا حضور نداشت و هیچ نقشی هم نداشت. احمدی‌نژاد و برخی دوستان‌شان مثل آقای مجتبی ثمره‌هاشمی همان جریانی بودند که قبل‌تر هم گفتم که هویت خودشان را در حضور در بدنه مدیریتی کشور دیده بودند و به سمت دولت رفته بودند. بعدها هم شنیدیم آقای احمدی‌نژاد فرماندار خوی شد و آقای ثمره‌هاشمی، معاون سیاسی استاندار آذربایجان و بعد از آن هم برخی مسئولیت‌های دیگر در همان منطقه گرفتند. خلاصه مطلب اینکه، اینها اصلا هیچ نقشی در قضیه انقلاب فرهنگی نداشتند. آقای احمدی‌نژاد از دانشگاه علم‌وصنعت بود. دانشگاه علم‌وصنعت و تربیت‌معلم همان‌طور که گفتم همواره ساز مخالف با اتحادیه داشتند و در تصمیمات مختلف اتحادیه ما را همراهی نمی کردند. در جریان تسخیر لانه هم این دو انجمن از آنجایی که مخالف تسخیر لانه بودند، با اتحادیه قهر کرده بودند. خاطرم هست آن زمان دبیر انجمن اسلامی تربیت‌معلم، آقای سیدزاده بود. همزمان آقای احمدی‌نژاد هم در انجمن علم‌وصنعت بود. این افراد غالبا نظرات متفاوتی با اتحادیه پیدا می کردند. چند سال پیش بنده، آقای سیدزاده را دیدم و صحبتی هم با او داشتم و برای من بسیار عجیب بود که آقای سیدزاده که آن زمان تندترین ما در انقلابی بودن بود، تبدیل به یک اصلاح‌طلب خیلی تند شده بود. آن زمان این دوستان رفتارهای سوپرانقلابی داشتند. تا این حد که هر مسئولی که در دانشگاه‌ها طبق نظر انجمن اسلامی کار نمی کرد را از دانشگاه‌ها اخراج می کردند و یادم هست چند تایی از روسای دانشگاه را به همین شکل از دانشگاه اخراج کردند. به این صورت که رئیس دانشگاه را می‌آوردند و مقابل در دانشگاه کت او را به صورت برعکس به او می‌پوشاندند و او را از دانشگاه بیرون می کردند.

درمورد این مساله که فرمودید سعی در تضعیف جنبش دانشجویی داشت و تا حدودی هم موفق بود، بیشتر توضیح می‌دهید؟

ببینید مساله مهمی که در سال‌های اول انقلاب در جنبش دانشجویی مطرح شد، این بود که اعضای تشکل‌ها پس از انقلاب باید چه وظیفه‌ای برای خود متصور باشند. گروهی معتقد بودند ما الان باید ادامه مسیر خدمت به انقلاب را در قالب‌های رسمی حکومتی ادامه بدهیم و با پذیرفتن مسئولیت‌های رسمی در دستگاه‌های مختلف اداره کشور، آن روحیه انقلابی که در جنبش دانشجویی وجود داشت را به بدنه اداره حکومت تزریق کنیم. به‌خاطر همین هم بسیاری از دوستان ما در آن دوره وارد عرصه اداره کشور شده و در دستگاه‌های مختلف مشغول شدند. ما اما نظرمان این بود که وظیفه جنبش دانشجویی وظیفه‌ای هویتی است و ما باید با تزریق هویت انقلابی به جامعه، به صورت موازی با دستگاه اجرایی کشور، جامعه را به حرکت بیندازیم. بالاخره اختلاف‌نظرهایی وجود داشت، اما مساله اصلی این بود که این کوچ اعضای ما به سمت مناصب اجرایی کشور موجب کمبود نیرو برایمان شده بود.

منظور شما این است که ورود به بدنه اجرایی دولت توسط فعالان دانشجویی کار سختی نبود و بسیاری از اعضا به‌راحتی می‌توانستند در سازمان‌های مختلف مشغول به کار شوند؟

دقیقا. نه‌تنها ورود اعضا به بدنه دولت سخت نبود، بلکه همواره این درخواست از طرف سازمان‌های مختلف وجود داشت که اعضای ما استخدام آنها بشوند. این اتفاق هم چند دلیل داشت؛ اولا اینکه بسیاری از سازمان‌ها به مقدار زیادی دچار تعدیل نیرو شده بودند و به دنبال نیروهای انقلابی بودند. دلیل دوم اینکه تعدادی از ارگان‌ها و سازمان‌های تازه‌تاسیس ایجاد شده بودند که به دنبال نیروهای انقلابی بودند. دلیل سوم هم توانایی و روحیه پرتحرک بچه‌های ما بود که به‌خاطر حضور و فعالیت‌های جهادی در سطح دانشگاه‌ها به دست آورده بودند و سازمان‌های مختلف هم می‌دانستند نیروهایی که چنین روحیه‌ای داشته باشند برای کار فقط در بین بچه‌های ما می‌توانند پیدا کنند. خاطرم هست در آن دوره فردی به نام آقای صالحی که در سپاه مسئولیت بالایی هم داشت، آمد و به ما پیشنهادی داد و گفت شما کلا این مجموعه تحکیم وحدت را تعطیل کنید و بیایید کشور را اداره کنید و در مراکز مهم کشور مشغول به کار شوید. البته ما هرگز این پیشنهاد را قبول نکردیم و از آنجایی که معتقد بودیم این حرکت در دانشگاه‌ها باید به صورت پرتکاپو و پیش‌رونده تداوم پیدا کند، استدلال‌مان هم این بود که اگر تحکیم تعطیل شود، کادرسازی برای کشور در دانشگاه هم تعطیل خواهد شد و کشور در آینده دچار بحران نیروهای انقلابی می‌شود، بنابر این به فعالیت در تحکیم ادامه دادیم. اما به هر حال عده‌ای از دوستان ما از جمله آقای احمدی‌نژاد که در علم‌وصنعت فعالیت می کردند و آقای مجتبی هاشمی و... به این پیشنهادها نگاه مثبتی داشتند و به مرور وارد دستگاه‌های مهم اجرایی کشور شدند؛ برای مثال از دوستان ما آقایان اصغرزاده، خسرو تهرانی، سعید حجاریان و... وارد دستگاه‌های مختلف شدند. گروهی وزارت خارجه رفتند، گروهی اطلاعات نخست‌وزیری و گروهی وزارت فرهنگ و هنر یا همان وزارت فرهنگ و ارشاد امروزی.

چه شد دانشجویان پیرو خط امام و دفتر تحکیم وحدت خاستگاه هر دو، یکی بود از همدیگر فاصله گرفتند و جریان اختلافات آن دوره چه بود؟

بعد از ۱۳ آبان و تسخیر لانه جاسوسی، حدود ۴۰۰ نفر از بچه‌های انجمن‌ها در ساختمان لانه جاسوسی مستقر و همان‌جا هم ماندگار شدند و تشکیلات جدیدی با عنوان تشکیلات دانشجویان خط امام ایجاد کردند. در جریانات تسخیر لانه، تحکیم با وجود اینکه شورای مرکزی داشت و گروهی از دوستان تصمیم‌گیری‌های اصلی را انجام می‌دادند، اما هنوز به صورت رسمی اعلام موجودیت نکرده و اساسنامه خاصی ارائه نکرده بود. به عبارتی کلا تفکیک خاصی بین دانشجویان خط امام و تحکیم وحدت وجود نداشت. بعد از تشکیل شورای دوم ما جلساتی داشتیم و بحث‌هایی را درمورد موجودیت تحکیم شروع کردیم که در آن جلسات آقایان اصغرزاده، میردامادی و عباس عبدی هم حضور داشتند. در ابتدا دوستانی که در لانه مستقر بودند، این را مطرح کردند که تحکیم زیرمجموعه دانشجویان خط امام باشد ولی زمستان ۵۸ که ما دبیران انجمن‌ها را از سراسر کشور در تهران جمع کرده بودیم و جلسات شورای عمومی اتحادیه به‌صورت منظم برگزار می‌شد، اعضای شورای عمومی نظرشان این بود که دوستان‌مان در لانه جزئی از تحکیم هستند و چطور است که حساب‌شان را فراتر و جدا از تحکیم می‌دانند! پس از جلسات زیادی که میان ما در تحکیم و دوستان‌مان در شورای دانشجویان خط امام برگزار شد، نهایتا به این نتیجه رسیدیم که به صورت جدا از هم به فعالیت‌هایمان ادامه بدهیم ولی قرارمان این شد که در ماهیت حرکت‌های دانشجویی انقلابی کشور حساب‌مان را از هم جدا نکنیم و هماهنگ باشیم.

البته مواقعی هم بود که موضعی را آنها اتخاذ می کردند که ما با آن مشکل داشتیم و موضعی از طرف ما گرفته می‌شد و آنها درمورد آن سوال داشتند.

جهاد سازندگی هم یکی از رویش‌هایی بود که از بستر تحکیم شکل گرفت. درمورد آن هم برایمان توضیح دهید.

داستان از آنجایی شروع شد که قبل از تسخیر لانه، در جلسه‌ای دوستان ما از مرحوم مهندس بازرگان پرسیده بودند چه کمکی از دست ما دانشجویان برای کشور برمی‌آید و او هم گفته بود یکی از اولویت‌ها می‌تواند محرومیت‌زدایی در برخی نقاط کشور باشد. بعد از آن امام هم در جلسه‌ای که فکر می کنم در اردیبهشت یا فروردین ۵۸ با دانشجویان برگزار شد، پیشنهاد مشابهی به دوستان ما داده بودند که من هنوز هم نسخه‌ای دست‌نویس را که یکی از دوستان‌مان که در آن جلسه تهیه کرده بود، دارم. همین شد که گروه‌هایی از دانشجویان دانشگاه‌های تهران ایجاد شد و حرکت‌هایی مشابه اردوهای جهادی امروزی شکل گرفت. بعدها که این گروه‌ها از مناطق محروم به تهران بازگشتند، تعدادی از دوستان‌مان سازمانی به نام جهاد سازندگی برای سازمان‌دهی گروه‌ها تشکیل دادند.

به خاطر دارید که حلقه اصلی موسس چه کسانی بودند؟

بله. آقای رضا فروزش بود که از دانشگاه خودمان بود، آقای علیرضا افشار که در دانشگاه صنعتی شریف فعالیت می‌کرد، آقای تقی امانپور بود و خاطرم هست که مرحوم رحمان دادمان هم در جمع این دوستان بود. البته بنده خودم هم در برخی جلسات‌شان شرکت می کردم ولی از آنجایی که علاقه بیشتری به فعالیت در دانشگاه تهران و انجمن اسلامی دانشگاه داشتم، بیشتر اوقاتم را در انجمن اسلامی می‌گذراندم. با این حال ارتباط بسیار نزدیکی با دوستانم در جهاد سازندگی داشتم.

اینکه یک اتحادیه دانشجویی این اثرگذاری و نفوذ را داشته باشد که بتواند چند سال تمام دانشگاه‌های کشور را تعطیل اعلام کند و به اصلاح ساختارهای نظام آموزشی بپردازد، شاید برای بسیاری از فعالان دانشجویی امروزی حتی قابل تصور هم نباشد. چه عواملی دست‌به‌دست هم داده بودند تا دفتر تحکیم وحدت بتواند این سطح از اقتدار را در سطح کشور داشته باشد؟ تحکیم وحدت مگر چقدر عضو داشت که این‌طور تعیین‌کننده بود؟

حق هم دارند باور نکنند؛ چون جنبش دانشجویی سال‌های اولیه انقلاب جایگاه بسیار متفاوتی با جنبش دانشجویی امروز دارد. تا جایی که خیلی از دوستان حتی دیگر تمایلی به اطلاع واژه جنبش برای آن ندارند و می‌گویند عبارت جریان دانشجویی واژه مناسب‌تری است. دوران فعالیت ما در تحکیم به خاطر دارم که برای مثال در دانشگاه امیرکبیر، اگر اشتباه نکنم ۱۰۰۰۰ دانشجو داشت و ۸۰۰۰ نفر آن عضو انجمن اسلامی بودند و اگر هم فعالیت خاصی نمی کردند، حداقل به انجمن اسلامی تعلق خاطر داشتند، اما تشکل‌های متکثر انقلابی دانشگاه‌های کشور در سال‌های اخیر حتی یک درصد از آن جایگاه را ندارند. به‌تبع آن می‌توانم بگویم تشکل‌های کنونی یک درصد فعالیت‌های آن روزها را ندارند. یکی از دلایلی که در جریان دانشجویی کنونی موجب کاهش فعالیت و عدم اثرگذاری شده است، همین فضای مجازی است و تعلقی که جوانان کنونی به فضای مجازی دارند. جوانان کنونی از آنجایی که همه چیز را در فضای مجازی می‌بینند، حتی کارهایشان هم محصور به فضای مجازی است. اوج کار تشکل‌های امروزی ایجاد کمپین و فضاسازی‌های تبلیغاتی بی‌فایده در فضای مجازی است و متاسفانه از آنجایی که با همین کارها هم از لحاظ فکری ارضا می‌شوند و احساس اثرگذاری به آنها دست می‌دهد، اصلا دیگر به فکر مخاطب واقعی با جامعه مخاطب خود یعنی دانشجویان دانشگاه و در وهله بعدی مردم و جامعه نمی‌روند. البته به نظرم حال ناخوشایند جنبش دانشجویی در مقطع کنونی سه دلیل عمده داشته که عبارتند از انشعابات مختلف در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ آلوده شدن به رانت‌های نامناسب توسط سیاسیون خارج از دانشگاه و نهایتا تعدیل در آرمانگرایی و از دست دادن تفکر تحول‌خواه و پیش‌رونده.

> فکر کنم حدود سال‌های ۶۵ و ۶۶ بود که جرقه اختلافات شروع شد. ریشه این اختلاف‌نظرها هم مناقشات بین اعضای جامعه روحانیت مبارز بود. اختلاف‌نظرهایی که سرانجام موجب شد تعدادی از اعضای جامعه روحانیت به امام(ره) نامه نوشتند و نکاتی را مطرح کردند و ایشان هم اجازه دادند تشکلی با عنوان مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز جدا شوند. اوج اختلافات در تحکیم هم همزمان با جریانات قبل از انتخابات مجلس سوم و در سال ۶۷ بود که باعث وجود آمدن دو طیف راست و چپ در اتحادیه شد

این سه دلیل تقلیل جایگاه جنبش دانشجویی در مقطع کنونی را توضیح می‌دهید؟

اولین دلیل حساس و تعیین کننده و همچنین راهبردی، همان‌طور که اشاره هم کردم انشعابات مختلف در تحکیم است که در مقاطعی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ رخ داد. دلیل این انشعابات هم این بود که اتحادیه دچار بحران هویتی شد و آن سوال اصلی خودش که همیشه در ذهن اعضایش وجود داشت را از دست داد. آن سوال اصلی چه بود؟ این بود که ما چطور یک هویت انقلابی و پیش‌رونده بمانیم و ایفای نقش و وظیفه کنیم. وقتی این هویت اصلی کمرنگ شد، به مرور زمان اختلافات قبل از انتخابات مجلس سوم در سال‌های ۶۵، ۶۶ و ۶۷ به میان آمد و تحکیم هم که وابستگی بیشتری به جریانات خارج از دانشگاه پیدا کرده بود، اولویت‌های خود را به مسائل خیلی سطح پایین تقلیل داد و همین موجب شد قسمت اعظمی از بچه‌های تحکیم، آن هویت اصلی انقلابی خودشان را از دست بدهند. من همان زمان یادم هست که در قم طلبه بودم و روزی که به تهران آمده بودم، تصمیم گرفتم سری به بچه‌های اتحادیه بزنم. روزهای قبل از انتخابات مجلس سوم بود. ورودی دفتر اتحادیه که در خیابان خارک بود با آقای محسن میردامادی که هم‌دوره ما بودند، مواجه شدم. از آنجایی که از اتفاقاتی که در اتحادیه افتاده بود با خبر بودم و از نقش آقای میردامادی هم در حاشیه‌هایی که به وجود آمده بود اطلاع داشتم، با حالت گلایه‌آمیزی به او گفتم آقای میردامادی! شما اگر خودتان هم قصد ورود به انتخابات و درگیری‌های سیاسی قبل از آن را داشتید، نباید این بچه‌ها را درگیر مسائل خودتان می کردید و این کار شما استقلال اتحادیه را به مخاطره انداخته است. گفتم چطور شده شما که روزی همراه با ما پای درس اخلاق آقای حائری‌شیرازی می‌نشستید و درس‌های او را روی کاغذ پیاده و چاپ می کردیم، حالا به جایی رسیده‌اید که چنین انشعابی به وجود آورده‌اید و آقای حائری را لیبرال و اسلام آمریکایی و خودتان را اسلام مستضعفین می‌نامید. او هم در جواب من گفت اتفاقا چند روز پیش با دوستان‌مان می‌گفتیم چقدر جای شما در لیست ما و فعالیت‌هایمان خالی است، آن‌وقت شما می گویید ما چرا داریم این کارها را می کنیم!

سال‌های بعد از آن و از اوایل دهه ۷۰، این فضای مسموم به سمتی حرکت کرد که برخی از طرف نهضت آزادی و ملی-مذهبی‌ها مامور شدند بیایند و وارد تحکیم شوند و انشعاب ایجاد کنند. این حرف من، فرضیه ذهنی من نیست بلکه خبری است. حتی خاطرم هست زمانی که من معاون فرهنگی نهاد رهبری در دانشگاه‌ها بودم، پیش من آمدند و گفتند برای اینکه این نفوذها را ایجاد نکنیم باید به ما این فرصت داده شود که اتحادیه‌های لیبرال و همسو با افکار خودمان داشته باشیم که ما در نهاد زیر بار این فشارها نرفتیم. حالا من عمدا در این مورد می‌خواهم اسم هم بیاورم. یادم هست در این مورد صحبت‌هایی با آقایان علی افشاری و ابراهیم شیخ داشتم. همان موقع هم حرف اصلی من این بود که نباید پیاده‌نظام جریانات سیاسی خارج دانشگاه شوند ولی گوش‌شان بدهکار نشد و شد آنچه نباید می‌شد.

اولین شکاف در اتحادیه دفتر تحکیم وحدت در جریان انتخابات مجلس سوم بود که پس از آن دو طیف چپ و راست در اتحادیه شکل گرفت. علت این اختلاف و شکاف چه بود و آیا این اختلافات به دعواهای سیاسی جریانات خارج از دانشگاه هم ربط پیدا می کرد؟

فکر کنم حدود سال‌های ۶۵ و ۶۶ بود که جرقه اختلافات شروع شد. ریشه این اختلاف‌نظرها هم مناقشات بین اعضای جامعه روحانیت مبارز بود. اختلاف‌نظرهایی که سرانجام موجب شد تعدادی از اعضای جامعه روحانیت به امام(ره) نامه نوشتند و نکاتی را مطرح کردند و ایشان هم اجازه دادند تشکلی با عنوان مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز جدا شوند. اوج اختلافات در تحکیم هم همزمان با جریانات قبل از انتخابات مجلس سوم و در سال ۶۷ بود که باعث به‌وجود آمدن دو طیف راست و چپ در اتحادیه شد. البته این اولین‌باری نبود که اختلافاتی در این سطح ایجاد و اتحادیه متاثر از جریانات سیاسی می‌شد. خاطرم هست در سال‌های ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ هم ما در تحکیم شاهد به‌وجود آمدن فراکسیونی بودیم که آقای طبرزدی به همراه آقایان علی احمدی و رزاقی در رأس آن بودند و این گروه از آنجایی که تعلق خاطر شدیدی به حزب جمهوری اسلامی داشتند، معتقد بودند هر موضعی که اعضای حزب جمهوری اتخاذ می کنند، درست است و از آن حمایت و دفاع می کردند و نظرشان این بود که موضع تحکیم هم باید همان موضع باشد و استدلال‌شان هم این بود که به سبب قرابت بسیار اعضای حزب با امام(ره) تحکیم نباید به دستگاه‌هایی که اعضای حزب متصدی آنها هستند، انتقاد کند. از طرفی سایر اعضای تحکیم هم نظرشان این بود که برخی اعضای حزب که متصدیان دستگاه‌هایی هستند که مدیریت کلان کشور به عهده آنهاست، گاهی مواضعی دارند که جزء لوازم مسئولیت‌شان است. به همین دلیل لزومی برای اینکه موضع تحکیم و اعضای حزب یکسان باشد، وجود ندارد. البته بعدها اعضای این فراکسیون در مقطعی انجمن اسلامی دانشجویی را با حمایت آقای هاشمی‌رفسنجانی به وجود آوردند که چند سالی هم فعالیت داشتند و بعد هم منحل شدند. البته درمورد فعالیت‌هایشان هم بحث زیاد است که از حوصله این گفت‌وگو خارج است. دومین دلیلی که عرض کردم، ورود رانت‌های غیرقابل قبول به معادلات بچه‌های اتحادیه بود. به این ترتیب که تعدادی از مسئولان کشور از جمله نمایندگان مجلس و وزرا و روسای سازمان‌های مختلف با بچه‌های اثرگذار اتحادیه صحبت می کردند و با پیشنهادهای اغفال کننده‌ای از جمله ارائه امکانات برای فعالیت، بورس‌های تحصیلی و حتی پیشنهاد مبالغ نقدی این بچه‌ها را فریب می‌دادند؛ برای مثال دفتر مرحوم هاشمی کارهای زیادی در این مورد انجام داد و همین آقای حسین مرعشی کارهای خلاف بسیاری از این‌دست در آن دوره انجام داد و مواردی هم می‌شد که بچه‌ها نزد من می‌آمدند و شرح ماوقع می کردند و کاری هم از دست من به‌جز تاسف خوردن برنمی‌آمد، چون عملا اداره کشور در دست حضرات بود و ما هم از اثرگذاری به‌دور بودیم. با وجود اینکه من در مقاطع مختلف به آنها می‌گفتم تاریخ جنبش دانشجویی در فرانسه را خوب مطالعه کنند، به‌خصوص آن بخشی که حکومت فرانسه با همین روش‌ها توانست جنبش دانشجویی را در این کشور قلع و قمع کند ولی متاسفانه نفوذها افزایش یافت و کار از دست اندک بچه‌های انقلابی‌ای که مانده بودند هم خارج شد.

سومین مساله‌ای که باعث از بین رفتن محوریت جنبش دانشجویی شد، امر ناخواسته‌ای بود و شاید بتوان گفت خود اعضای جنبش دانشجویی در آن نقشی نداشتند و امری بود که ریشه در شاخص‌های کلان جامعه داشت. این امر ناخواسته این بود که به دلیل بالا گرفتن دوگانه‌های سیاسی در کشور و درگیر شدن جامعه با این شکاف‌ها، آن تفکر پیش‌رونده و آرمانخواه و تحول‌خواه به صورت کلی در جامعه از بین رفت و تابع آن در دانشگاه و حوزه هم از بین رفت و در نتیجه این شکاف‌های اجتماعی، به مرور زمان جریان دانشجویی هم از عقبه فکری خودش به صورت کامل بریده شد. همین سردرگمی هویتی در جنبش دانشجویی هم باعث شد جایگزین هویت اصیل و انقلابی آنها، تفکرات وارداتی و تاریخ‌مصرف‌گذشته‌ای از غرب باشد که افرادی مثل آقای سعید حجاریان و آقای عبدالکریم سروش مطرح می کردند.

به نظر شما که در تمام سال‌های پس از انقلاب یا در جنبش دانشجویی حضور داشته‌اید یا از نزدیک با فعالان جنبش دانشجویی در ارتباط بوده‌اید، چه آینده‌ای برای جنبش دانشجویی در سال‌های آینده باید متصور باشیم؟

از نظر من جریان دانشجویی کنونی در چند سال آینده دچار بحران‌های شدیدتری خواهد شد و باتوجه به اینکه وضعیت کشور هم دچار برخی بحران‌های اساسی شده است، جنبش دانشجویی باید انتخاب‌های بزرگی انجام دهد تا بتواند حیات خود را حفظ کند. معتقدم تشکل‌های دانشجویی در سال‌های آینده یا باید به صورت کلی در اهداف کلان و رویکردهای خرد خود تقلیل ایجاد کنند یا اینکه به یک تصمیم بزرگ برسند و به ترمیم این سه پایه اساسی‌ای که عرض کردم بپردازند. تقلیل در اهداف و رویکردها به این معناست که مثل برخی کانال‌ها وصفحات در فضای مجازی که یک نفر یا دو نفر پشت آنها نشسته‌اند و خودشان را با عبارات بزرگی مثل بنیاد، سازمان، جمعیت و... می‌نامند، به تشکل‌های چند نفره تبدیل شوند. اما ترمیم کردن آن سه پایه اصلی که عرض کردم به این صورت است که همه آنها به صورت گفتمانی به این نتیجه برسند که آن سه علت اصلی از کارافتادگی جنبش دانشجویی که در دهه ۶۰ و ۷۰ به وجود آمد را در پایان دهه ۹۰ ترمیم و اصلاح کنند. به این صورت که ابتدا رجعت دوباره‌ای به آرمان‌های اصیلی که در ابتدای کار دانشجویان خط امام در اواخر دهه ۵۰ وجود داشته باشند که تاحدودی این امر در بچه‌های فعال امروزی محقق شده است. البته هنوز راه زیادی تا رسیدن به آن سطح آرمانی باقی مانده است. در مرحله دوم رانت‌های سیاسی که گاها دیده می‌شود را از صحنه فعالیت‌های دانشجویی به صورت کلی پاک کنند. به این شکل که تعلق خاطر به هیچ‌کدام از احزاب سیاسی اصولگرا و اصلاح‌طلب نداشته باشند. آخرین، مهم‌ترین و اساسی‌ترین مرحله هم این است که بتوانند انشعابات مختلف و قبیله‌گرایی‌هایی که امروز در میان تشکل‌های دانشجویی انقلابی وجود دارد را از بین ببرند و یک حرکت هویتی واحدی مثل سال‌های اولیه تحکیم به وجود بیاورند. هدف هم این باشد که این حرکت هویتی انقلاب اسلامی را از بحران‌های سال‌های آینده خارج کرده و نقش موثری در رسیدن این انقلاب به هدف اصلی خود، یعنی تمدن نوین اسلامی ایفا کند.